

فریدون وهمن:

یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی^۱

سیامک ذبیحی مقدم

استاد مدعو تاریخ، دانشگاه واشنگتن غربی

در سال‌های اخیر مسئله نقض حقوق اعضای جوامع غیر مسلمان در ایران مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و از جمله چند اثر اختصاصاً راجع به جامعه بهائی منتشر شده است.^۲ کتاب یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی به قلم فریدون وهمن، استاد زبان‌های باستانی ایران در دانشگاه کپنهاگ، آخرین اثر در میان این آثار و شرح نسبتاً جامعی است از آزار بهائیان در زادگاه این آیین از آغاز تا زمان حاضر. نویسنده در پیشگفتار کتاب توضیح می‌دهد که هدف او از نوشتن این اثر

سیامک ذبیحی مقدم دانش‌آموخته دکتری تاریخ خاورمیانه دانشگاه حیفاه، دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه کپنهاگ به پایان رسانده و اکنون نیز استاد مدعو دپارتمان تاریخ دانشگاه واشنگتن غربی است. از او مقالات متعددی در نشریاتی چون *Journal of Religious History* و *Iranian Studies* منتشر شده است.

Siyamak Zabihi-Moghaddam <siyamak.zabihi-moghaddam@wwu.edu >

نیکوصفت، سرکوب و کشتار دگراندیشان مذهبی در ایران (اش سور آلت: پیام، ۱۳۸۸) و نیز اثر دلارام مشهوری، *رگ تاک* (چاپ ۳؛ پاریس: خاوران، ۱۳۷۹) یاد کرد. اثر اخیر اکنون به چاپ هفتم رسیده و متن کامل آن در اینترنت منتشر شده است: <http://ragetak.com>

یک شماره ویژه ایران‌نامه نیز به جوامع غیرمسلمان ایران اختصاص یافت: سال ۱۹، شماره ۲۱ (زمستان ۱۳۷۹- بهار ۱۳۸۰).

۱. فریدون وهمن، *یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی* (چاپ ۳؛ سوئد: باران، ۲۰۱۰).
۲. از میان آثار منتشرشده به زبان انگلیسی کتاب دکتر الیز ساناساریان و نیز کتاب دکتر نازیلا قانع شایان ذکر است: *Eliz Sanasarian, Religious Minorities in Iran* (Cambridge: Cambridge University Press, 2000); *Nazila Ghanea, Human Rights, the UN and the Bahá'ís in Iran* (The Hague: Kluwer Law International, 2002).

از میان آثار منتشر شده به فارسی باید از کتاب سهراب

ترویج مرام بهائی یا ترسیم تصویری اهریمنانه از دشمنان آن نیست، بلکه به گفتهٔ او عدالت حکم می‌کند که این حقایق بیان شوند، حقایقی که بسیاری از ایرانیان از آن بی‌اطلاع‌اند. همچنین، در همان آغاز دربارهٔ اعتبار و سندیت مدارک و مآخذ خود توضیحاتی می‌دهد و تأکید می‌کند که بسیاری از آنها اسناد رسمی دولتی یا اخبار و گزارش‌های منتشرشده در روزنامه‌های کشور یا تألیفاتی‌اند که ایرانیان غیر بهائی نوشته‌اند و برخی در دورهٔ جمهوری اسلامی و به دست دشمنان آیین بهائی منتشر شده‌اند. در خاتمهٔ کتاب نیز عکس بعضی از مدارک مورد استفادهٔ خود را چاپ کرده است. به نظر نویسنده، گذشته از اثری که جنایات و بی‌عدالتی‌های واردشده بر بهائیان بر این جامعه داشته، نتیجهٔ منفی دیگری که از این ستم حاصل شده همانا محروم کردن این مرز و بوم از نیروی سازنده و پیشروی بوده که می‌توانسته سهم مهمی در ترقی و تعالی آن داشته باشد.

این اثر در ۲ کتاب و ۱۷ فصل تنظیم شده است. در فصل اول تهمت‌هایی که علمای شیعه بر آیین بهائی زده و آنها را رواج داده‌اند بررسی شده و برای نشان دادن آثار منفی این تهمت‌ها به قول رضا فانی یزدی استناد شده است که می‌گوید در کودکی تصور او و همسالان او این بود که

[بهائیان] جماعت نجسی بودند که در میان آنها هیچ ارزش اخلاقی جایگاهی نداشت. روابط جنسی آزاد داشتند، پدر و دختر با هم می‌خوابیدند، در جلسات شبانهٔ خود پس از مراسم دینی چراغ‌ها را خاموش می‌کردند و هر کسی با هر کسی هم‌خوابگی می‌کرد.^۳

در دوره‌های بعد وطن‌فروشی و جاسوسی برای دولت‌های بیگانه و اتهاماتی مانند اینها بر اتهامات قبلی افزوده شد و این تهمت‌ها و دروغ‌ها چنان در اذهان نفوذ یافت که حتی برخی از روشنفکران را نیز به دام بهائی‌ستیزی انداخت.

در فصل دوم، آیین بهائی به اجمال معرفی و علل دشمنی علمای شیعه با آن بررسی شده است. به نظر نویسنده، آزادی وجدان در دین بهائی و تعالیم نوین و مطابق روز این آیین، نظیر برابری زن و مرد و تطابق علم و دین و عقل و ایمان، و همچنین نظام اداری و تشکیلاتی بهائی که قدرت و مرجعیت را در دست نهادهایی قرار می‌دهد که از طرف پیروان این آیین مطابق ضوابطی مردم‌سالارانه انتخاب می‌شوند و در آن طبقهٔ روحانی کلاً حذف شده است، از علل اصلی کینه‌توزی ارباب عمایم و متعصبان نسبت به دین بهائی بوده است.

پس از این بحث مقدماتی، نویسنده به شرح تاریخچهٔ اذیت و آزار بهائیان در سه دورهٔ قاجار و

۳. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی، ۵۳.

پهلوی و جمهوری اسلامی می‌پردازد. قسمت مربوط به عصر قاجار (فصل سوم) از جمله حاوی شرح کوتاهی است از واقعه کشتار بهائیان در شهر یزد و اطراف آن در سال ۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م که طی آن قریب به ۱۰۰ بهائی به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسیدند. در عین حال، در این فصل آمده است که بهائیان به‌رغم موقعیت دشوار خود در راه ترقی جامعه بهائی و پیشرفت کشور گام‌هایی برداشتند و از جمله در تأسیس مدارس به سبک نوین کوششی بسزا از خود نشان دادند و مخصوصاً از نظر سوادآمختن به دختران و بانوان پیشگام بودند.

سه فصل بعدی شرحی از بهائی‌ستیزی در دوره رضاشاه و محمدرضاشاه و در ماه‌های آخر رژیم پهلوی به دست می‌دهد. آزار بهائیان از سوی حکومت پهلوی در نیمه اول سلطنت رضاشاه آغاز شد و از جمله نتایج آن بستن مدارس بهائی در سراسر کشور در سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۱۴ش/۱۹۳۴-۱۹۳۵م بود. نویسنده این واقعه را با مسئله کشف حجاب، که کمی بعد با خشونت اجرا شد، در ارتباط می‌بیند و معتقد است که حکومت رضاشاه در آستانه صدور فرمان کشف حجاب برای آنکه خاطر روحانیون شیعه را قدری ارضا کرده باشد، مدارس بهائی را قربانی کرد که فرضیه معقولی است.^۴ در فصل پنجم، از جمله یادداشت‌های ساختگی منسوب به دالگوروی وزیر مختار دولت روسیه در ایران در نیمه قرن نوزدهم میلادی، واقعه قتل دکتر سلیمان برجیس رئیس مرجع انتخابی یا "محل روحانی" بهائیان در کاشان (۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م)، موج آزار بهائیان که با سخنرانی‌های حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی به پا شد (۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م) و پیدایش انجمن ضد بهائی حجتیه و فعالیت آن بحث شده است. لب کلام در یادداشت‌های منسوب به دالگوروی این است که دولت روسیه برای پیشبرد مقاصد استعماری خود دو دین بابی و بهائی را به وجود آورد. وسعت انتشار و استقبال از این اثر، که جعلی بودن آن باید به نگاهی قابل تشخیص می‌بود، خود نشان‌دهنده عمق ریشه بدبینی و دشمنی نسبت به بهائیان و نیز آمادگی اذهان برای پذیرفتن فرضیاتی است که دست مخفی بیگانگان را در پشت هر آنچه در کشور روی می‌دهد می‌یابد.^۵

واقعه قتل دکتر برجیس و چند واقعه دیگر که در همین فصل از آن بحث شده است، در دوره ضعف حکومت محمدرضاشاه پهلوی روی داد و واقعه سال ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م مدت نسبتاً کوتاهی پس از سقوط مصدق، در زمانی که حکومت شاه هنوز محتاج به حمایت علما بود. این سال‌ها

۴. برای مطالعه برخی فرضیات دیگر راجع به قضیه تعطیل اجباری مدارس بهائی بنگرید به فصل پنجم در Mina Yazdani, "The Confessions of Dolgoruki: Fiction and Masternarrative in Twentieth-Century Iran," *Iranian Studies*, 44:1 (January 2011), 25-47.

۵. جالب است که در دوره جمهوری اسلامی هنوز به Soli Shahvar, *The Forgotten Schools: The Baha'is and Modern Education in Iran, 1899-1934* (London: I. B. Tauris, 2009).

شاهد تشکل فعالیت‌های ضد بهائی و پیدایش انجمن حجتیه نیز بود. آنچه از خلال شرح این وقایع جلب توجه می‌کند، سهم شاه و دولت و مجلس و دستگاه قضائی و ارتش و شهربانی و همراهی آنان با مراجع عالی شیعیان و افراطیون مذهبی در مبارزه با جامعه بهائی است. در واقعه قتل سلیمان برجیس، طبیعی که به سبب خدماتش به اهالی و مخصوصاً فقرا و بینوایان مورد احترام مردم کاشان بود، قاتلان با دست و لباس خون‌آلود به شهربانی رفتند و با سربلندی و افتخار به عمل خود اعتراف کردند. اما بعد، در نتیجه مداخله آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی و نیز با ایجاد رعب و وحشت در محیط دادگاه توسط مذهبیبون تندرو و بازاریان، همه قاتلان در دادگاه جنائی تهران تبرئه شدند.

واقعه سال ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م با نقشه قبلی و به اصرار و تحریک آیت‌الله بروجردی و با تصویب شاه صورت گرفت. این واقعه در ماه رمضان با سخنرانی‌های فلسفی بر ضد بهائیان، که از رادیو پخش می‌شد، آغاز شد و به زودی دولت حسین علا جامعه بهائی را غیرقانونی خواند و مراکز اداری بهائی را در شهرهای کشور ضبط و تصرف کرد و گنبد مرکز اداری بهائی در تهران را ویران ساخت. به علاوه، در نتیجه حملات شدید فلسفی به بهائیان و حمایت دولت، در سراسر کشور بلوایی بر ضد بهائیان به پا شد و از جمله در روستای هرمزک در نزدیکی یزد هفت بهائی به قتل رسیدند. اگر این حوادث در سازمان ملل متحد و رسانه‌های جهانی انعکاس نیافته و واکنش برخی از دولت‌های خارجی را برنیزانگیخته بود احتمال آن وجود داشت که مجموعه این حوادث به قتل عام بهائیان در ایران بیانجامد.

واقعه قتل چند بهائی و غارت و سپس به آتش کشیدن صدها منزل و مغازه متعلق به ایشان در قریه سعدیه شیراز، که در آغاز انقلاب اسلامی روی داد، از آخرین فجایع وارده بر جامعه بهائی در دوره حکومت پهلوی و موضوع فصل ششم کتاب ("فصل اول" از "کتاب دوم") است. این واقعه به تدبیر ساواک و مقامات نظامی به پا شد و هدف از آن این بود که انقلاب را از مقصد اصلی آن که همانا برانداختن رژیم شاه بود منحرف سازند و آن را به جنبشی ضد بهائی تبدیل کنند. در این مورد، قبل از آنکه فاجعه‌ای عظیم‌تر روی دهد، مراجع مذهبی شیراز با صدور بیانیه‌هایی مردم را از تعرض بیشتر به جامعه بهائی بازداشتند و آن را در "وضع کنونی" مضر به جنبش اسلامی شمردند.^۶

موضوع دیگری که در بخش مربوط به دوره پهلوی از آن بحث شده و شایان ذکر است، قول

۶. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۳۹۳.

به بهائی بودن امیرعباس هویدا و جمعی دیگر از بلندپایگان حکومت پهلوی است (فصل پنجم). پدر بزرگ هویدا بهائی بود و پدر او نیز در آغاز بهائی بود، ولی بعدها به سبب اشتغال به امور سیاسی از جامعه بهائی کنار رفت و یک نتیجه آن این بود که در محیط خانه و در جلو امیرعباس و برادرش فریدون هرگز ذکری از دین بهائی و تعلق پیشین پدر به این آیین به میان نمی‌آمد. اما پس از آنکه هویدا به مقامات عالی سیاسی رسید، شایعه بهائی بودنش رواج یافت. پس از این شرح و توضیح، که از جمله مبتنی بر تحقیقات دکتر عباس میلانی است، نویسنده به نقد و بررسی اسناد برساخته در دوره جمهوری اسلامی در اثبات بهائی بودن هویدا پرداخته و در پایان یادآور شده است که تاکنون نویسندگان مزدبگیر دستگاه حاکم که بر ضد بهائیان قلم می‌دوانند با وجود دسترسی داشتن به اسناد ساواک و غیر آن، هنوز نتوانسته‌اند مدرک معتبری برای بهائی بودن هویدا ارائه دهند. از افراد دیگری که نویسنده در این قسمت به آنها پرداخته است می‌توان از فرخ‌رو پارسا و مهناز افخمی و منصور روحانی و منوچهر تسلیمی و اسدالله صنیعی و عبدالکریم ایادی و پرویز ثابتی و هژبر یزدانی نام برد.

فصل‌های هفتم تا نهم کمابیش به شش سال نخست دوره جمهوری اسلامی اختصاص یافته است. این دوره شاهد قتل و اعدام عده زیادی از بهائیان بود: حدود ۱۹۰ نفر از شروع انقلاب تا زمستان ۱۳۶۳ش/۱۹۸۴م و ۳۰ نفر یا بیشتر از تاریخ اخیر تا امروز. آیت‌الله خمینی در مصاحبه‌ای که در پاریس صورت گرفت از همان آغاز تکلیف جامعه بهائی را معلوم کرد. او بهائیان را از افراد مضر به حال مملکت شمرد که در حکومت جدید حق آزادی شامل حالشان نمی‌شد. به هنگام طرح و تصویب قانون اساسی نیز نه تنها جامعه بهائی جزو اقلیت‌های دینی رسمی ایران شمرده نشد، بلکه هر نوع کوششی به عمل آمد تا بهائیان را از حقوقی که به همه ایرانیان تعلق می‌گیرد مستثنی سازند. در سال‌های اول انقلاب مخصوصاً نمایندگان جامعه بهائی، یعنی اعضای تشکیلات انتخابی بهائیان با نام "محافل روحانی"، مورد هجوم واقع شدند. اغلب اعضای دو محفل ملی ایران و محفل تهران و محافل چند شهر بزرگ دیگر دستگیر و اعدام شدند. بسیاری از آنان قبل از اعدام تا حد مرگ شکنجه شدند. سومین و آخرین محفل ملی بهائیان ایران پس از آنکه دادستان کل انقلاب در تابستان ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳م تشکیلات بهائی را ممنوع اعلام کرد، دستور انحلال همه تشکیلات بهائی را صادر و محفل ملی را نیز منحل کرد. با این همه، اغلب اعضای این محفل نیز بعداً دستگیر و اعدام شدند.

موضوع فصل‌های دهم و یازدهم کتاب تصرف و ویران کردن اماکن دینی و تاریخی بهائی و فشارهای اقتصادی وارد شده بر بهائیان است. خانه باب در شیراز، مقدس‌ترین زیارتگاه بهائیان در

ایران، و خانه پدری بهاءالله در مازندران در همان سال نخست انقلاب ویران شدند. قبرستان‌های بهائی در بسیاری از نقاط مصادره و ویران شدند. بیمارستان میثاقیه در تهران، که از بیمارستان‌های ممتاز کشور بود، ضبط شد و پزشکان و پرستاران و دیگر کارمندان بهائی آن اخراج شدند. تا تابستان ۱۳۷۳ش/۱۹۹۴م حدود ۱۰هزار کارمند بهائی از مشاغل دولتی پاکسازی شدند. به علاوه، بر شرکت‌های خصوصی فشار وارد آمد تا کارمندان بهائی خود را اخراج کنند. در بسیاری موارد املاک و اموال شخصی بهائیان ضبط شد. مغازه‌ها و کارگاه‌های خصوصی آنها تعطیل شد. در بعضی روستاها اهالی بهائی اخراج شدند و زمین و ملک و اموال دیگر ایشان نیز تصرف شد.

در فصل دوازدهم سال‌های بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی تا زمان ریاست جمهوری حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی بررسی شده است. در این فصل مخصوصاً راجع به مفاد مصوبه محرمانه شورای عالی انقلاب مورخ ۶ اسفند ۱۳۶۹ش/۲۵ فوریه ۱۹۹۱م صحبت شده است که هدف و حدود و روش‌های مبارزه با جامعه بهائی را تعیین می‌کند.^۷ به تفسیر نویسنده، "از این پس بهائیتیزی مستقیماً زیر نظر نهاد رهبری قرار گرفت" و دستگاه قضایی و پلیس و ارتش و سپاه پاسداران و بسیج و وزارت اطلاعات و رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی و خبرگزاری ایرنا هر یک در این مبارزه سهمی را عهده‌دار شدند.^۸ از جمله مفاد این مصوبه که شدت نفرت دستگاه حاکم را نسبت به جامعه بهائی نمایان می‌سازد ماده‌ای است که مقرر می‌دارد طرحی "جهت مقابله و از بین بردن ریشه‌های فرهنگی آنان در خارج از کشور" تهیه شود.^۹

فصل سیزدهم که موضوع آن دوره ریاست جمهوری حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی است، تصویر گویایی از مشکلات گوناگونی که جامعه بهائی در آن دوره همچنان به آن دچار بود به دست می‌دهد، از جمله مشکل ثبت ازدواج یا محرومیت از کسب و شغل یا ضبط اموال و دارایی شخصی یا محرومیت از تحصیلات دانشگاهی. همچنین، به روشنی معلوم می‌شود که در این دوره کوششی جدی برای رفع مظالمی که بر بهائیان روا می‌شد صورت گرفت، ولی این کوشش در مجموع بی‌نتیجه ماند. در عین حال، از بعضی جهات نسبت به گذشته فشار کمتری بر جامعه بهائی وارد شد، چنانچه در این دوره فقط یک بهائی اعدام شد و اغلب زندانیان بهائی آزاد شدند.

با آغاز ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، که موضوع فصل چهاردهم کتاب است، موج جدیدی از اذیت و آزار بهائیان شروع شد. به فاصله سه ماه از آغاز ریاست جمهوری نامبرده، به دستور

۷. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۵۰۲-۵۰۵؛ عکس سند در ۶۳۳-۶۳۴.
۸. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۵۰۴.
۹. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۵۰۳ و ۶۳۴.

آیت‌الله خامنه‌ای از طرف رئیس ستاد کل نیروهای مسلح دستور محرمانه‌ای خطاب به نهادهای متفاوت دستگاه حاکم صادر شد تا پیروان دین بهائی را در سراسر کشور شناسایی کنند و گزارش جامعی از همه فعالیت‌های آنان "اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" تهیه کنند.^{۱۰} در این دوره آتش زدن خانه‌ها و مغازه‌ها و اموال بهائیان، هجوم به منازل و مصادره اموال و متعلقات ایشان، دستگیری و حبس و سپس آزاد کردن آنان با گرفتن وثیقه‌های کلان، ویران کردن قبرستان‌های بهائی، منع بهائیان از اشتغال به کسب و کار، ارباب و تهدید و توهین حتی نسبت به کودکان بهائی از امور عادی و روزمره شد. به عقیده نویسنده، زمامداران کنونی ایران هدفشان آن است که عرصه را چنان بر بهائیان تنگ کنند که به مرگ راضی شوند. گذشته از این آزارها، رسانه‌های کشور با نشر مقالات و پخش برنامه‌های ضد بهائی این نگرانی را به وجود آورده‌اند که مقامات جمهوری اسلامی در خیال آن‌اند که زمینه را برای هجوم عام به جامعه بهائی آماده سازند.^{۱۱}

در فصل پانزدهم، آثار برخی از نویسندگان ضد بهائی، همچون عبدالله شهبازی، نقد شده است. در فصل شانزدهم، پایگاه‌های آیات عظام در مقابل بهائیان بررسی شده و از جمله فتوای آیت‌الله حسینعلی منتظری نقل شده است که می‌گوید: "فرقه بهائیت... از آن جهت که اهل این کشور هستند حق آب و گل دارند و از حقوق شهروندی برخوردار می‌باشند..."^{۱۲} در فصل هفدهم، شرحی درباره دادخواهی بهائیان از مجامع بین‌المللی و نیز پشتیبانی روشنفکران و دانشگاهیان و نویسندگان و هنرمندان و فعالان ایرانی در سراسر جهان از جامعه بهائی ایران آمده است و از جمله گزیده‌ای از نامه‌ای با عنوان "ما شرمگینیم" خطاب به بهائیان و به امضای نزدیک به ۲۵۰ نفر از فرهیختگان ایرانی نقل شده است.^{۱۳}

نویسنده در "سخن پایانی" کتاب حساب مردم ایران را از حساب دستگاه حاکم در مسئله سرکوب بهائیان جدا کرده و از ایرانیانی که به دفاع از حقوق بهائیان برخاسته‌اند با سپاس یاد کرده است، ولی در عین حال هشدار داده که سیاست کنونی حکومت ایران یادآور پیش‌درآمد قتل عام ارمنیان در ممالک عثمانی و یهودیان در آلمان نازی است و در خاتمه متذکر شده است که "آنچه که ممکن است از وقوع چنین فاجعه‌ای جلوگیری نماید" از جمله "حمایت مردم ایران از این ۱۲. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، از تهمت‌های جدیدی که ۵۳۱؛ عکس سند در ۱۱ ۶۴۰. از تهمت‌های جدیدی که ۱۳. از میان روحانیان و افراد دیگری از میان اهل اندیشه و قلم که در سال‌های اخیر از حقوق انسانی و شهروندی بهائیان دفاع کرده‌اند، نظرات حجت‌الاسلام مهدی کربوبی و اکبر گنجی و حسن یوسفی اشکوری نیز در این فصل نقل شده است. به این همه، پژوهشگرانی را باید افزود که آثارشان در فصل‌های گوناگون کتاب به مناسبت نقل شده است، از جمله دکتر محمد توکلی طوقی، دکتر رضا افشاری، دکتر هوشنگ شهبازی و دکتر عباس میلانی.

اقلیت و دیگر اقلیت‌های دینی“ و “پرداختن پیگیر و جدی روشنفکران و نویسندگان ما به حقوق شهروندی اقلیت‌ها“ است.^{۱۴}

پیش از این، در شرح مظلوم واردشده بر بهائیان ایران از آغاز ظهور این آئین اثری به جامعیت کتاب یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی منتشر نشده بود و از این نظر طبع این کتاب برای علاقه‌مندان و محققان مغتنم است. کتاب حاضر مخصوصاً این مزیت را دارد که در آن، حوادثی که در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی دامنگیر جامعه بهائی شده با تحولات سیاسی کشور پیوند خورده است که به درک بهتر و کامل‌تر ریشه و علل این حوادث کمک می‌کند. در عین حال، آثار تحقیقی درباره جامعه بهائی ایران در مجموع هنوز بسیار کم است و حتی بیشتر اسناد و مدارک لازم برای چنین تحقیقاتی در دسترس نیست. این امر مانع از آن است که بتوان تصویری کامل و دقیق از تاریخ این جامعه و اذیت و آزاری که بر آن روا شده و علل و اسباب و محرکان و عاملان آن به دست داد و این محدودیت در اثر حاضر نیز نمایان است. شاهد گویای آن فصل مربوط به دوره قاجار است. بحث این دوره که از جهاتی شاهد فجیع‌ترین جنایات نسبت به جامعه بهائی بود بسیار کوتاه است و صرفاً چند منظره از قتل و کشتارهای صورت‌گرفته تصویر شده است، بدون آنکه نمایی کلی از سیر تزییقات وارده بر بهائیان و فراز و نشیب آن ترسیم و علل و اسباب آن تجزیه و تحلیل شود. حتی در خصوص واقعه‌ای مانند کشتار بهائیان در یزد در زمان حکومت جلال‌الدوله، که خونبارترین قتل عام در تاریخ جامعه بهائی پس از واقعات دوره بابی است، صرفاً به روایت برخی حوادث اکتفا شده و صحبتی از علل اصلی این واقعه به میان نیامده است. در مقایسه با دوره قاجار و پهلوی، قسمت مربوط به دوره جمهوری اسلامی، اگرچه فقط یک‌سوم کتاب را در بر می‌گیرد، تصویر کامل‌تری از مصائب وارده بر جامعه بهائی به دست می‌دهد و این البته به این جهت است که نویسنده بیشتر به مدارک و آثار تحقیقی لازم دسترسی داشته است.

گاه به نظر می‌رسد که نویسنده در واکنش به تبلیغات منفی درباره جامعه بهائی که دهه‌های متمادی ادامه داشته و بی‌جواب مانده است تصویری ایدئال و غیرتاریخی از جامعه ترسیم می‌کند. برای مثال، در ضمن بیان علل دشمنی روحانیان و مردم عامی و متعصب با جامعه بهائی، به شرح “تفاوت‌های اجتماعی“ میان بهائیان و جامعه اطراف، مخصوصاً در شهرهای کوچک و مناطق روستایی، می‌پردازد و می‌نویسد که “بی‌سواد در میان آنان [بهائیان] نبود و به علم‌اندوزی تشویق می‌شدند. زن و مردشان تفاوتی با هم نداشتند و بانوان ایشان بدون چادر و روبنده، ولی با پوششی

۱۴. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۱۵. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۶۷.
۶۰۵

متین و محترم در اجتماع رفت و آمد می نمودند.^{۱۵} از شواهد موجود برمی آید که جامعه بهائی در آغاز، از نظر میزان سواد و سبک پوشاک زنان، بسیار متفاوت با جامعه اطراف نبوده است؛ پیشرفت بهائیان در عرصه سوادآموزی و حقوق بانوان و تمایز بارز آنها از دیگران به مرور زمان صورت گرفت. قبل از انقلاب اسلامی، بی سوادی در جامعه بهائی کاملاً ریشه کن نشده بود و در نقاط روستائی بی سواد در میان بهائیان یافت می شد. به علاوه، وضع بانوان بهائی در همه جای ایران یکسان نبود. در بعضی نقاط مانند یزد، به علل متفاوت و از جمله تعصب شدید اهالی، بسیاری از بانوان بهائی هنوز در سال های آخر دوره پهلوی در معابر عمومی چادر می پوشیدند و حتی در اجتماعات بهائی، برخی روسری به سر می کردند.

متن کتاب از بعضی غلط های تاریخی خالی نیست که البته با توجه به حجم زیاد مطالب و جزییات فراوانی که در آن آمده امری طبیعی است. مثلاً ذکر شده که در دوره ریاست جمهوری خاتمی، "هیچ بهائی جلوی جوخه آتش قرار نگرفت."^{۱۶} صحیح این است که در آغاز تصدی نامبرده، روح الله روحانی در مشهد اعدام شد، ولی البته بعد از آن و تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری او دیگر کسی اعدام نشد. تعداد مدارس بهائی که به دستور دولت رضا شاه تعطیل شدند "بیش از پنجاه" نبود و به علاوه، این مدارس در یک روز واحد، یعنی در ۱۷ آذر ۱۳۱۳ ش/ ۸ دسامبر ۱۹۳۴م تعطیل نشدند.^{۱۷} آخرین مدارس رسمی بهائی که تعطیل شدند مدارس بهائیان یزد بودند که در ۲۰ فروردین ۱۳۱۴ ش/ ۱۰ آوریل ۱۹۳۵م بسته شدند. در صفحه ۲۴۱، ذکر اینکه دو واقعه هرمزک یزد و حصار خراسان در رمضان ۱۳۷۴ق/ اردیبهشت ۱۳۳۴ش مقارن سخنرانی های فلسفی روی داد سهو قلم است و از شرحی که ذیل آن آمده روشن است که واقعه اول بیش از دو ماه و واقعه دوم چند ماه پس از رمضان سال مزبور روی داده اند.

نقایصی که ذکر شد از ارزش کتاب نمی کاهد و وسعت مطالب بحث شده و اطلاعات جدید و مدارکی که نقل شده است آن را اثری ممتاز می سازد. مطالعه این کتاب را به خوانندگانی که مایل اند از گوشه ای کمتر آشنا از تاریخ ایران اطلاع یابند توصیه می کنم.

۱۶. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۵۲۶.
۱۷. وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با آئین بهائی، ۱۱۵ و ۱۱۸.